

فلسفه بعثت انبیا؛ کاستی یا بیداری عقل؟

عبدالرحیم سلیمانی*

چکیده

چرا خداوند پیامبرانی را به سوی انسان‌ها فرستاده است؟ از زوایای مختلفی به این پرسش، پاسخ داده شده است. اما یکی از ابعاد این مسئله این است که انسان چه کمبودی دارد که با وحی الهی برطرف می‌شود. نوع پاسخ‌هایی که از این بُعد به این پرسش داده شده در این جهت مشترک‌اند که عقل و خرد آدمی را در وضع قوانین برای اداره اجتماع یا رساندن انسان به سعادت یا کمال، ناقص و ناتوان به شمار می‌آورند. در این نوشتار چهار دیدگاه از فلاسفه بزرگ گذشته و سه دیدگاه از نویسندگان معاصر بیان و بررسی شده و در پایان بر این نکته تأکید شده است که با توجه به متون اسلامی، نیازی نیست که به منظور باز کردن جا برای نبوت و وحی، عقل و خرد آدمی را ناقص و ناتوان به شمار آوریم.

کلیدواژه‌ها: بعثت انبیا، وحی، انسان، عقل، فلسفه نبوت.

مقدمه

مطابق متون اسلامی خداوند پیامبرانی را برای بشر فرستاده است. اما پرسش اساسی در این باره، که دانشمندان برجسته رشته‌های مختلف علمی فلسفه، عرفان و کلام کوشیده‌اند به آن پاسخی درخور بدهند، این است که هدف از ارسال رسل چه بوده و این کار چه حکمتی داشته است. در واقع پرسش این است که چه خلأ و کمبودی در کار انسان بوده که باید خداوند برای جبران آن پیامبرانی را می‌فرستاده است؟ بنابراین، از این جهت پیامبرشناسی با انسان‌شناسی دین پیوند می‌خورد. از متون اسلامی برمی‌آید که کار اصلی پیامبران راهنمایی انسان بوده است، اما پرسش این است که چرا انسان نیاز به راهنما دارد و راهنمایی راهنمایان در چه حیطة یا حیطة‌هایی است و چرا انسان عاقل در این زمینه‌ها نیاز به راهنمایی و هدایت خارجی دارد و چرا عقل و خرد او و قوای ادراکی او برای یافتن راه کفایت نمی‌کند؟

در این نوشتار برآنیم که با طرح برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌ها در این باره که از گذشته تا حال مطرح شده‌اند و بررسی آنها، به نتیجه‌ای خاص برسیم که با آنچه در متون دینی در این باره وارد شده منطبق باشد و اشکالات کمتری به آن وارد باشد. توجه داشته باشیم که پرسش ما در این نوشتار این نیست که کدام صفت خداوند اقتضای فرستادن پیامبران را داشته است، بلکه پرسش از انسان است که چه کمبودی داشته که نیاز به پیامبر داشته است و پیامبر چه نقصان و کمبودی را از این انسان برطرف می‌کند. بنابراین، در بررسی نظریات درباره فلسفه بعثت انبیا تنها به نظریه‌هایی توجه می‌کنیم که از این بعد به مسئله پرداخته‌اند. این نظریه‌ها مسیری را از گذشته تا حال طی کرده‌اند و به شکل کنونی درآمده‌اند.

لغزش‌گاه همه نظریات در این باره آنجاست که انسان بیش از اندازه کوچک و معیوب شود تا جا برای پیامبران باز شود. پرسش مهم این است که آیا ضرورتاً باید نقصی در انسان و در عقل و خرد او وجود داشته باشد تا جا برای اصل نبوت باز شود؟ به نظر می‌رسد اشکال و ایراد نوع نظریاتی که تاکنون در این باره ارائه شده این است که نتوانسته‌اند انسان بی‌عیب و کامل را با نبوت جمع کنند و نوعاً در این مشترک‌اند که انسان را معیوب کرده‌اند تا جایی برای پیامبر پیدا شود. نظریاتی که در این باره مطرح شده را می‌توان به دو دسته کلی «جامعه‌محور» و «تکامل‌محور» تقسیم کرد. فلاسفه بزرگ گذشته مشکل و کمبود انسان را در اداره جامعه و وضع قانون برای آن می‌دیدند و عالمان جدید مشکل انسان را اعم از جامعه و زندگی فردی می‌دیدند.

فلسفه بعثت انبیا؛ کاستی یا بیداری عقل؟

الف. دیدگاه‌های جامعه‌محور

فارابی می‌گوید انسان بالضروره برای رسیدن به کمالات، به زندگی اجتماعی نیاز دارد. جامعه‌ای که مقصود حقیقی از اجتماع در آن تعاون بر اموری باشد که موجب حصول سعادت آدمی است مدینه فاضله نام دارد؛ و همان‌طور که بدن انسان یک عضو رئیس دارد مدینه نیز به یک رئیس احتیاج دارد. همان‌طور که عضو رئیس بدن کامل‌ترین عضو است، عضو رئیس جامعه باید کامل‌ترین باشد. عضو رئیس انسانی است که مراحل کمال را پیموده و کامل شده و به مرتبه معقول بالفعل رسیده، به گونه‌ای که هیچ امری از امور معقول بر او پنهان و پوشیده نیست. این انسان همان کسی است که خداوند به وسیله عقل فعال به او وحی می‌کند. وجود رئیس فاضل و نبی از این جهت لازم است که مردم در مناسبات و معاملات خود نیاز به قانونی عادلانه دارند و قانون‌گذار کسی می‌تواند باشد که صلاح معاد و معاش مردم را تشخیص دهد (داوری، ۱۳۷۴: ۲۴۴-۲۴۵).

مطابق سخن فارابی انسان بالضروره باید اجتماعی زندگی کند و در زندگی اجتماعی حتماً به قانون نیاز دارد و این قانون را خودش نمی‌تواند وضع و اجرا کند. پس نیاز به انسان کاملی است که با کمک وحی الهی قانون‌گذاری کند و آن قانون را در اجتماع اجرا کند.

ابن‌سینا در دو کتاب *شفاء و اشارات و تنبیهات* دو بیان نزدیک به هم از مسئله فلسفه بعثت انبیا دارد. در بخش الاهیات کتاب *شفاء* بیانی دارد که از مقدمات یا مراحل زیر تشکیل شده است:

الف. انسان موجودی اجتماعی است و تمایز او از سایر حیوانات به این است که چرخ زندگی او به صورت انفرادی و بدون کمک دیگران نمی‌چرخد و چنین زندگی‌ای نیکو نیست. پس او ناچار است که در اجتماع و به صورت اجتماعی زندگی کند.

ب. پس انسان باید با مشارکت با دیگران زندگی کند و با آنها معامله و داد و ستد انجام دهد و این امر قانون و عدل را ضروری می‌کند.

ج. در قانون و عدالت قانون‌گذاری عادل لازم است که بتواند رودررو با مردم سخن بگوید و با ارائه معجزه مردم را ملزم به پذیرش قانون کند. پس او باید انسانی باشد که دلیل قاطعی بر حقانیت خود داشته باشد.

د. این قانون‌گذار نباید مردم را به حال خود رها کند، چراکه در اجرای قانون بین آنها اختلاف به وجود می‌آید. پس خود آن قانون‌گذار باید وظیفه اجرای قانون را نیز بر عهده گیرد.

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۱ (پاییز ۱۳۹۳)

هـ وقتی وجود چنین قانون‌گذاری که برای جامعه نافع، بلکه ضروری است، حذف شود، عنایت الاهی اقتضای تحقق این منفعت را دارد و محال است که خداوند ضرورت امری را بداند و آن را محقق نکند.

و. این انسان صالح باید در چارچوب وحی و طبق خواست و دستور الاهی قانون‌گذاری کند و نباید از این چارچوب تخطی کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۴۴۱-۴۴۲).

پس مطابق این سخن ابن‌سینا ضرورت بعثت انبیا و کمبودی که انسان‌ها دارند یکی این است که آنها برای اداره جامعه خود و اجرای عدالت نیاز به قانون دارند و خودشان نمی‌توانند قانون‌گذار باشند و دیگر اینکه اجرای این قانون به دست خود مردم ممکن نیست و آن انسان صالح علاوه بر قانون‌گذاری، اجرای آن را نیز باید بر عهده گیرد. در واقع ضعف و کمبود انسان هم قانون‌گذاری است و هم اجرای آن.

ابن‌سینا در کتاب *الاشارات و التنبيهات* بیان روشن‌تری برای فلسفه بعثت انبیا دارد. وی می‌گوید:

الف. انسان‌ها در زندگی خود استقلال ندارند و در غذا، لباس، مسکن و ... به دیگران نیازمندند و برای برآورده کردن نیازهای خود به تعاون و همکاری و مشارکت با دیگران نیاز است. پس انسان به طور طبیعی به تمدن و اجتماع نیاز دارد.

ب. اجتماع و تمدن بدون عدالت ممکن نیست؛ زیرا شهوت و غضب، انسان‌ها را به ستم و هرج و مرج می‌کشاند و برای تحقق عدالت به قانون و شریعت نیاز است.

ج. شریعت و قانون به شارع و قانون‌گذاری نیاز دارد که دارای ویژگی خاصی است. این قانون‌گذار باید به گونه‌ای باشد که مردم او را لازم‌الاطاعة بدانند و به موقع هرج و مرج از او اطاعت کنند. پس او باید از جانب خدا نصب شده باشد. او باید با معجزه و مانند آن بتواند مأموریت الاهی خود را اثبات کند.

د. اگر مردم به چنین چیزی محتاج هستند و نفع آنها در گرو آن است، پس عنایت الاهی اقتضا می‌کند که این نیاز مردم را دفع کند. پس او باید پیامبرانی به سوی مردم بفرستد تا برای آنها قانون‌گذاری کنند تا عدالت در جامعه پیاده شود (ابن‌سینا، ۱۳۷۷: ۳۷۱/۳-۳۷۳).

ظاهر هر دو بیان ابن‌سینا این است که انسان برای اداره زندگی دنیوی خود نیاز به قانون و پیامبر دارد و ظاهراً کاری با کمال و سعادت نهایی انسان‌ها و زندگی اخروی آنها ندارد. گویا ضعف و کاستی مهم انسان این است که نمی‌تواند قانونی عادلانه وضع کند تا با آن اجتماع خود را اداره کند.

فلسفه‌بشت‌انیا؛ کاشتی‌بایداری‌عقل؟

شیخ اشراق در رساله *یزدان‌شناخت* بیانی شبیه ابن‌سینا دارد. او می‌گوید:

چون ایزد تعالی آدمی را بیافرید و از میان دیگر حیوانات ممیز گردانید، پس هر شخص را حاجت‌مند شخصی دیگر گردانید ... و اگر چنان‌که یک شخص منفرد خواستی تا جمله شغل‌ها که او را در این عالم ضرورت کفایت‌کنند به ذات خویش، به تنهایی ممکن نشدی، الا به معاونت و معاضدت دیگری از بنی‌جنس خویش ... تا به اجتماع و معاونت و مشارکت ایشان کار جملگی بر نظام بود؛ پس به سبب اجتماع حاجت‌مند شدند، به ترتیب شهرها و عقد مدنی‌ها و قیام نمودن به مصالح و شرایط آنچه در بلاد و مدن به کار آید ... و مشارکت تمام نمی‌شود، الا به معاملت، و معاملت تمام نمی‌شود، الا به سنتی و عدلی، و سنت و عدل تمام نمی‌شود، الا به سنت‌نهنده و عدل‌گستری و البته می‌بایست که این سنت و عدل میان خلق مستمر و مستقیم شود؛ پس حاجت بود به شخصی که نبی و ولی بود، هم از جنس بنی‌آدم تا آن سنت میان خلق بگستراند و ظلم و جور و ناراستی محو کند؛ پس به وجود این چنین شخصی حاجت بیش از آن بود که به وجود مژه چشم و موی ابرو و قعر زیر قدم و ... و چون حکمت الهی و قضای سابق با مثال آفرینش این زیادات همی رسید که بدان حاجت نیست، پس به وجود شخصی چنین که در عالم، این مصالح عام میان خلق بگستراند اولاً تر که رسد و عنایت ازلی که اقتضای این آفرینش‌های نا ضروری می‌کند، زیادت‌تر و کامل‌تر از آن است که این مصلحت بدین بزرگی فرو گذارد و اکنون گوئیم که وجود چنین شخصی در این عالم ضروری است (سهروردی، ۱۳۷۲: ۴۵۳/۳-۴۵۵).

لب سخن سهروردی این است که انسان به گونه‌ای خلق شده که مجبور است در اجتماع زندگی کند و با دیگران معامله و داد و ستد داشته باشد؛ و این امر قانون را لازم و ضروری می‌گرداند و قانون به قانون‌گذار نیاز دارد. بشر نمی‌تواند خود قانون‌گذار باشد. پس خدا که برخی اعضای غیر ضروری مانند ابرو و مژه را خلق کرده نمی‌تواند این امر ضروری را نادیده بگیرد. پس باید قانون‌گذاری شایسته، که همان پیامبر است، تعیین کند.

وی در جای دیگری می‌گوید:

بدان که چون هر یکی از مردم به همه کارها و مهمات خویش قیام نتواند نمود و از معاملات و قصاص و مناکحات چاره نیست و بعضی مردم را از بعضی گریز

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۱ (پاییز ۱۳۹۳)

نیست، پس از شرعی متبوع و قانونی مضبوط چاره نیست؛ پس شرعی ضروری است در هر وقتی و قومی که فاضل النفس باشد، مطلع بر حقایق، مؤید از عالم نور و جبروت و او متخصص باشد به افعالی که مردم از آن عاجز باشند و اگر نه سخن او نشنوند و او را معارضت و مزاحمت نمایند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۷۵/۳).

و باز سخن سهروردی این است که انسان به اجتماع نیاز دارد و در اجتماع قانون و شریعت ضروری است. پس انسان برای زندگی درست به یک قانون گذار ویژه نیاز دارد. ملاصدرا در خصوص فلسفه بعثت انبیا دو رویکرد و بیان متفاوت دارد. وی در رویکرد اول می گوید:

۱. انسان مدنی بالطبع است؛ یعنی زندگی او بدون اجتماع سامان نمی یابد و نیاز به همکاری و تعاون دارد.

۲. جامعه برای معاملات و مناکحات و جنایاتی که در آن صورت می گیرد نیاز به قانونی دارد که عامه خلق به آن رجوع کنند و بر طبق آن قانون به عدل حکم کنند و الا جمع فاسد می شود و نظام مختل می گردد.

۳. پس ناچار قانون گذار و شرعی لازم است که قانون درست را برای او وضع کند تا معیشت انسان درست شود و او را به سوی خدا رهنمون شود.

۴. و این شارع و قانون گذار باید انسان باشد، چراکه تعلیم ملک و تصرف او در انسان ممکن نیست و حیوان از این هم پایین تر است.

۵. و این انسان باید که آیه و معجزه ای از جانب خداوند داشته باشد تا به واسطه آنها نوع مردم نزد او خاضع شوند. این فرد همان پیامبر است که از جانب خدا به سوی مردم می آید (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۵۷-۵۵۸؛ همو، ۱۳۴۶: ۳۵۹-۳۶۱).

مطابق این استدلال، انسان برای بقای اجتماع به قانونی عادلانه نیاز دارد و خود او نمی تواند چنین قانونی را وضع کند. پس خدا پیامبران را برای برطرف کردن این کمبود و نقص به سوی انسان می فرستد. این بیان شبیه بیان ابن سینا و در واقع برگرفته از آن است. رویکرد دوم ملاصدرا شبیه رویکرد فارابی و برگرفته از آن است:

۱. انسان فقط در اجتماع به کمالاتی که برای آنها خلق شده است نایل می آید و اجتماع با کمک و معاونت افراد زیادی شکل می گیرد.

فلسفه‌بشت‌انیا؛ کاشتی یا بیداری عقل؟

۲. اجتماعات گوناگون‌اند و برخی کامل و برخی ناقص‌اند و فقط در مدینه فاضله و امت فاضله است که رسیدن به برترین خیر و بالاترین کمال ممکن می‌شود.
۳. اجزای مدینه به حسب فطرت و طبیعت مختلف‌اند و در آن انسانی هست که رئیس است و اطاعت می‌شود و دیگران در نزدیکی به او متفاوت‌اند.
۴. این رئیس مطلق باید انسانی باشد که نفسش کامل باشد و در مرتبه عقل بالفعل باشد و قوه مخیله و دیگر قوایش در غایت کمال باشد.
۵. هر انسانی که عقل منفعلش به همه معقولات کامل شود و عقل بالفعل و معقول بالفعل شود و ... عقل مستفاد می‌شود.
۶. این حالت اگر برای بخشی از قوه ناطقه به وجود آید این انسان حکیم می‌شود و اگر در قوه نظریه و عملیه و متخیله حاصل شود بر این انسان وحی نازل می‌شود و ... (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۶۰-۵۶۴).

مطابق این بیان، نیاز انسان به وحی و پیامبر از این جهت است که او حتماً باید در اجتماع زندگی کند و اجتماعی که انسان را به کمال می‌رساند اجتماع و مدینه فاضله است و مدینه فاضله حتماً باید در رأسش یک پیامبر باشد.

ملاصدرا رویکرد دیگری نیز به این مسئله دارد. ایشان در این رویکرد به بیان این می‌پردازد که عقل با اینکه قدرت درک و شناخت دارد اما از آنجایی که هم قابلیت درک اعتقادات درست را دارد و هم برای درک اعتقادات باطل آماده است و به هر دو ساحت نسبتی برابر دارد، پس برای ترجیح اعتقادات درست از نادرست به مرجحی غیر از خود نیازمند است و آن هدایت الهی است که در وحی و به وسیله پیامبر محقق می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۷۳؛ همو، ۱۳۷۸: ۸۶).

ب. دیدگاه‌های تکامل‌محور

دیدگاه‌های قبلی جامعه‌محور بود؛ یعنی نیاز انسان به پیامبر را فقط با توجه به جامعه و نیاز آن به قانون و ... ارزیابی می‌کرد. اما گویا کسانی این دیدگاه را ناتمام یا ناکافی دانسته‌اند و نیاز انسان به وحی و پیامبر را اعم از زندگی فردی و اجتماعی می‌دانند.

شاید بتوان دیدگاه محمدحسین طباطبایی را در این باره به گونه‌ای جامع دو دیدگاه به حساب آورد؛ چراکه ایشان از جامعه شروع می‌کند و در پایان به تکامل فردی و نجات و رستگاری اخروی ختم می‌کند. ایشان در تفسیر آیه ۲۱۳ از سوره بقره: «کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین...» ضمن بحث مبسوطی دیدگاه خود را در این باره بیان می‌کند. ایشان با مقدماتی به این

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۱ (پاییز ۱۳۹۳)

نتیجه می‌رسد که انسان استخدام‌طلب است و در پی آن است که همه چیز، از جمله هم‌نوعان را به استخدام خود درآورد. اما چون دیگران هم مانند اویند پس توافق اجتماعی صورت می‌گیرد و اجتماع تشکیل می‌شود. بنابراین، تشکیل اجتماع نوعی اضطرار است. اما از آنجایی که استخدام‌طلبی انسان باعث اختلاف و نابسامانی می‌شود، قانون‌گذاری از همین جا لازم می‌آید. در روزگار ما دو راه برای قانون‌گذاری وجود دارد. یکی مجبور کردن جامعه به پیروی از قوانین بدون توجه به توحید و اخلاق و فقط با زور، یا با توجه به تربیت اخلاقی و بدون توجه به معارف دینی در تربیت جامعه. اما هر دو راه مبتنی بر جهل و مستلزم از بین رفتن حقیقت انسانی است؛ زیرا انسان آفریده خداست و پس از زندگی دنیوی خود حیاتی جاودان در پیش دارد که مترتب بر زندگی دنیایی اوست و حال او مانند مسافری است که در هر حال باید مقصد خود را در نظر داشته باشد. از همین‌رو خداوند شرایع و قوانین را بر اساس توحید و حقیقت انسان وضع می‌فرماید که این تشریح فقط بر علم، و نه چیزی دیگر، بنا می‌شود (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۱/۲-۱۲۲).

ایشان اختلاف را برخاسته از ذات و سرشت انسان می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که آنچه از درون خود انسان نشئت می‌گیرد قابل برطرف شدن به دست خود انسان نیست و فقط خدا می‌تواند این کار را انجام دهد (همان: ۱۳۱-۱۳۲).

ایشان در بحثی با عنوان «بحثی فلسفی درباره نبوت» می‌گوید انسان موجودی است که در راه استکمال است و خدا تام‌الافاضه است. پس باید به هر نفس مستعدی آنچه را متناسب با استعداد کمال اوست افزوده کند. کمال انسان به داشتن ملکات و صورت‌هایی است که از راه عمل اختیاری به دست می‌آید و این عمل نیز ناشی از شناخت درست است. از سوی دیگر، عقل برای این منظور کافی نیست؛ زیرا عقلی که ما را به پیروی از حق در اندیشه و رفتار و پیمودن راه فضیلت و تقوا فرا می‌خواند عقل عملی حاکم بر حسن و قبح است، نه عقل نظری که حقایق اشیا را می‌شناسد. عقل عملی نیز مقدمات حکم خویش را از احساسات باطنی می‌گیرد که آنها نیز در مرتبه نخست متأثر از احساسات قوای شهوت و غضب‌اند. اما قوه تعقل قدسی در انسان بالقوه است و احساس فطری انسان نیز که بالفعل و خود منشأ اختلاف است نمی‌تواند انسان را از قوه به فعل درآورد. این نکته در احوال انسان‌ها مشهود است؛ چراکه هر فرد یا گروه که فاقد تربیت درست باشد پس از چندی به توحش باز می‌گردد، با آنکه عقل و حکم فطرت در میان آنها وجود دارد. بنابراین، از تأیید الاهی از راه نبوت برای تأیید عقل بی‌نیاز نخواهیم بود (نک: همان: ۱۴۸).

فلسفه‌بشت‌انیا؛ کاستی‌بایداری عقل؟

ایشان اشکالی را مطرح می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد. اشکال این است که طبیعت انسان پیوسته به صلاح خویش میل دارد و جامعه با پیروی از همین میل، افراد خویش را به صلاح راهنمایی می‌کند. بنابراین، سرانجام، جامعه به صورت شایسته‌ای که سعادت افراد در آن است درمی‌آید و این همان اصل سازگاری با محیط است. این وضعیت ناشی از آن است که واکنش میان نیروهای متضاد در جامعه سرانجام به جامعه صالحی می‌انجامد که با زندگی انسان متناسب است و سعادت همه را در بر دارد. آنچه می‌بینیم و تاریخ نیز بر آن گواهی می‌دهد آن است که جوامع پیوسته به تکامل میل دارند و سعادت را می‌طلبند و برخی به این هدف نیز رسیده‌اند. برای نمونه کشور سوئیس به این هدف دست یافته است.

ایشان این اشکال را این‌گونه پاسخ می‌دهد که تمایل جامعه به کمال را نمی‌توان انکار کرد. اما این تمایل به فعلیت کمال و سعادت حقیقی نمی‌انجامد؛ زیرا کمال شهوت و غضب در انسان فعلیت یافته و مبادی سعادت حقیقی او بالقوه است. آنچه در برخی از جوامع دیده می‌شود کمال جسمی است و کمال جسمی کمال انسان نیست، بلکه انسان مرکب از روح و جسم، نیازمند سعادت و کمالی است که به زندگی آخرت او مستند باشد. پس درست نیست که کمال جسمی، که بر پایه زندگی طبیعی قرار دارد، کمال و سعادت انسان دانسته و حقیقت او به این مرتبه محدود شود (نک: همان: ۱۴۹-۱۵۰).

ایشان در جای دیگری همین مطلب را تکرار می‌کند و این نکته را می‌افزاید که با ملاحظه اوضاع جغرافیایی کشوری چون سوئیس و جهات اقتصادی و سیاسی آن، نمی‌توان سعادت این کشور را به جریان اجتماعی خود آن نسبت داد. همچنین، در همه جای دنیا شرایط و عوامل موجود در سوئیس وجود ندارد و نمی‌توان این نمونه را تعمیم داد (طباطبایی، بی‌تا: ۱۸۵-۱۸۶). ایشان پیشرفت برخی جوامع غیردینی را در این جهت نیز تحت تأثیر روح دین به حساب می‌آورد (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۰/۲-۱۵۱).

به هر حال، طباطبایی فلسفه بعثت انبیا را قانون‌گذاری می‌داند و عقل و خرد انسانی را از این جهت کافی نمی‌داند. اما تفاوت سخن وی با سخن اندیشمندان قبلی در این است که هرچند وی با جامعه و اداره آن آغاز می‌کند اما در نهایت کمال و سعادت فردی را به استدلال خود اضافه می‌کند. شاید بتوان از مجموع سخنش این‌گونه برداشت کرد که صرف نیاز انسان به قانون برای اداره جامعه برای اثبات ضرورت نبوت کافی نیست و حتماً باید کمال و سعادت فردی را به آن ضمیمه کرد.

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۱ (پاییز ۱۳۹۳)

مصباح یزدی نیز به این بحث پرداخته است. دیدگاه وی نیز تکامل محور است. بیان وی بر سه مقدمه استوار است:

۱. هدف از آفرینش انسان این است که با انجام دادن افعال اختیاری، مسیر تکامل خود را به سوی کمال نهایی ببیماید؛ کمالی که جز از مجرای اختیار و انتخاب به دست نمی‌آید.

۲. اختیار و انتخاب آگاهانه، علاوه بر قدرت بر انجام کار و فراهم شدن زمینه‌های بیرونی برای کارهای گوناگون و وجود میل و کشش درونی به سوی آنها، نیاز به شناخت صحیح از کارهای خوب و بد و راه‌های شایسته و ناشایسته دارد و در صورتی انسان می‌تواند راه تکامل خویش را آزادانه و آگاهانه انتخاب کند که هم هدف و هم راه رسیدن به آن را بشناسد و از فراز و نشیب‌ها و پیچ و خم‌ها و لغزش‌گاه‌های آن آگاه باشد.

۳. شناخت‌های عادی و متعارف انسان‌ها که از همکاری حس و عقل، به دست می‌آید هرچند نقش مهمی در تأمین نیازمندی‌های زندگی ایفا می‌کند اما برای بازشناختن راه کمال و سعادت حقیقی در همه ابعاد فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی، کافی نیست و اگر راه دیگری برای رفع این کمبودها وجود نداشته باشد هدف الهی از آفرینش انسان تحقق نخواهد یافت.

با توجه به مقدمات سه‌گانه، به این نتیجه می‌رسیم که مقتضای حکمت الهی این است که راه دیگری ورای حس و عقل برای شناختن مسیر تکامل همه‌جانبه در اختیار بشر قرار دهد تا انسان‌ها بتوانند مستقیماً یا با وساطت فرد یا افراد دیگری از آن بهره‌مند شوند و آن همان راه وحی است که در اختیار انبیا (ع) قرار داده شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، درس بیست و دوم).

وی در ادامه به نارسایی دانش بشر اشاره می‌کند. انسان به هیچ وجه نمی‌تواند برنامه‌ای برای زندگی و تکامل انسان ارائه کند؛ چراکه آگاهی کافی از وجود انسان و پیوندهای او با سایر موجودات و تأثیراتی که انواع روابط گوناگون می‌تواند در سعادت یا شقاوت او داشته باشد، ندارد

و ...

ایشان چنین ادامه می‌دهد:

روند تغییرات حقوقی و قانونی در طول تاریخ بشر نشان می‌دهد که با وجود پژوهش‌ها و تلاش‌های هزاران دانشمند متخصص در طول هزارها سال، هنوز

فلسفه‌بشت انبیا؛ کاشتی یا بیری عقل؟

هم یک نظام حقوقی صحیح و کامل و همه‌جانبه به وجود نیامده است و همواره محافل حقوقی و قانون‌گذاری جهان به نقص قوانین خودساخته‌شان پی می‌برند و با لغو و نسخ ماده‌ای یا اضافه کردن ماده و تبصره جدیدی به اصلاح و تکمیل آنها می‌پردازند (همان).

جوادی آملی نیز دیدگاه مشابهی دارد. وی در کتاب دین‌شناسی راه‌هایی را که نحله‌ها و گرایش‌های مختلف در این زمینه پیموده‌اند به اختصار مطرح می‌کند. وی در خصوص روش متکلمان به دیدگاه اشاعره و معتزله و امامیه اشاره می‌کند. اشاعره بعثت انبیا را موهبت و رحمت الاهی می‌دانند و چون از یک سو قائل به حسن و قبح ذاتی نیستند و از سوی دیگر خداوند را مکلف و ملزم بر این نمی‌دانند که چیزی را بر بندگان واجب کند، پس فرستادن پیامبران را بر خدا واجب نمی‌دانند، بلکه آن را جایز می‌دانند. اما معتزله، که حسن و قبح عقلی را قبول دارند، فرستادن پیامبران را بر خدا واجب می‌دانند. خداوند برای اینکه تکلیف را برای بندگان در جهت مصالح آنها مشخص کند افراد واجد شرایط خاص را مبعوث می‌کند. امامیه نیز مانند معتزله بعثت انبیا را به مقتضای لطف و حکمت الاهی واجب دانسته‌اند و از آنجایی که تکلیف را حسن و نیکو می‌دانند، و نیز لطف را بر خداوند واجب می‌شمارند پس بعثت انبیا را واجب و ضروری می‌شمارند (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۴۲).

از آنجایی که متکلمان از زاویه دیگری به این بحث نظر کرده‌اند و در واقع از جهت تکلیف بودن بر خدا آن را مطرح کرده‌اند، به بحث ما مربوط نمی‌شود، چراکه بحث ما در این نوشتار این بود که انسان چه کمبودی دارد که نیاز به فرستادن پیامبران دارد و پیامبران چه خلئی را در زندگی انسان پر می‌کنند.

جوادی آملی سپس به راه حکما می‌پردازد و در پایان پس از تقریر برهان آن را به حکمایی مانند بوعلی و ملاصدرا نسبت می‌دهد و همین راه را طریقه پذیرفته‌شده در کلام شیعه می‌شمارد. وی این راه را در پنج اصل بیان می‌کند:

۱. انسان برای رسیدن به کمال وجودی خود و اتصاف به حسن معاش و رسیدن به صلاح معاد، محتاج مشارکت و تعاون و زندگی اجتماعی است تا در پرتو این زندگی اجتماعی نیازمندی‌های خود را برطرف کند.
۲. انسان در عین نیازمندی به تعاون، خودخواه است، یعنی همه چیز را برای خود می‌خواهد.

۳. انسان چون خودخواه است به حدود و حقوق دیگران تجاوز می‌کند و در نتیجه اختلاف و نزاع و هرج و مرج و اختلال نظام لازم می‌آید و این امر بشر را از رسیدن به سرمنزل کمال و صلاح معاش و معاد باز می‌دارد.
۴. انسان در پرتو قوانین و برنامه‌هایی که از وحی سرچشمه می‌گیرد می‌تواند حس خودخواهی را تعدیل کند و این جز از طریق قانون الهی حاصل نخواهد شد، چراکه تدوین قانون از انسان خودمحور، نتیجه‌ای جز وضع قانون خودمدار ندارد.
۵. علم و حکمت خداوند اقتضا دارد که این نیاز انسانی را تأمین کرده، قوانین جامع حق محور را در اختیار انبیا قرار دهد تا آنها را به بشر ابلاغ کنند (همان: ۴۳-۴۴).

ایشان پس از نقل روش عرفا، که از منظری دیگر به این بحث نگاه کرده‌اند، برهان دیگری را از صاحب کتاب گوهر مراد نقل و تأیید می‌کند که بر تهذیب اخلاق متمرکز است:

۱. انسان برای کمال وجودی آفریده شده است و مناط تمامیت انسان و کمال نفس ناطقه او - پس از حصول حکمت نظری - تحصیل ملکه عدالت است.
۲. ملکه عدالت، رعایت اعتدال در جمیع افعال و اعمال است، به گونه‌ای که به طرف افراط یا تفریط متمایل نشود.
۳. تحصیل ملکه عدالت، متوقف بر شناخت میزان اثر هر فعل و عملی بر نفس است؛ ولی شناخت میزان اثر افعال بر نفس، مقدر بشر نیست و فقط خدای انسان آفرین می‌داند که کمال نفس انسان در چیست و افعال و اعمال انسان، چگونه در نفس انسان اثر می‌گذارد. از این رو، خداوند قوانین کلی و شرایی را وضع می‌کند تا به انسان تعلیم دهد که چگونه در این مسیر گام نهد. ابلاغ قوانین و شرایع الهی نیز با بعثت انبیا تحقق پیدا می‌کند تا انسان در پرتو آن تعالیم، ملکه عدالت و تهذیب نفس را به دست آورد (همان: ۴۶-۴۷).

جعفر سبحانی نیز از دو طریق به اثبات ضرورت بعثت انبیا می‌پردازد؛ یکی از طریق نیاز جامعه به قانون و دیگری ضرورت تعلیم و تربیت. راه اول چهار مقدمه دارد:

۱. انسان خواهان زندگی دسته‌جمعی است.
۲. انسان موجودی مرزنشناس است و به خاطر خودخواهی‌های خود مرزها و حدود را زیر پا می‌گذارد.
۳. برای یک اجتماع صحیح و درست قانون ضروری است.

فلسفه‌بشت‌انیا؛ کاشتی یا بیداری عقل؟

۴. قانون‌گذار شرایطی دارد، از جمله اینکه باید آگاهی کامل به آنچه برایش قانون وضع می‌کند داشته باشد. همچنین، باید هیچ نفعی در قانونی که وضع می‌کند نداشته باشد و ... اما خود انسان این شرایط را ندارد؛ چراکه هم آگاهی او از انسان محدود است و شناخت دقیقی از همه ابعاد وجودی انسان ندارد و هم در قوانین خود ذی‌نفع است. پس قانون‌گذار فقط می‌تواند خدا باشد و او قوانین را از طریق پیامبران می‌فرستد (سبحانی، ۱۳۸۴، درس چهل و دوم).

وی در راه دوم خود می‌گوید با نگاه به این جهان هستی هدفداری را به وضوح تمام می‌توان دید و بنابراین همه مخلوقات برای هدفی آفریده شده‌اند. گیاهان با هدایت درونی به کمال خود می‌رسند و حیوانات با کمک غرایز این راه را طی می‌کنند. اما نیازمندی‌های انسان بیش از آن است که با کمک غرایز همه این مسیر را بی‌ماید. عقل و خرد هم هرچند به انسان کمک می‌کنند اما کمک آن کافی نیست؛ چراکه مصون از خطا و اشتباه نیست. شاهد خطای عقل انسان این است که برای مثال در سرزمین هند با اینکه میلیون‌ها انسان با گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کنند گاوهای مقدس آزادانه مزارع را از بین می‌برند و کسی حق ندارد از گوشت آنها استفاده کند؛ و نیز بشر امروز نتوانسته مشکل نژادپرستی را حل کند و ...؛ پس انسان نیاز به وحی دارد تا با کمک آن بتواند مسیر تکامل را طی کند (همان: درس چهل و سوم).

ج. ملاحظات عام و خاص درباره دیدگاه‌های مطرح‌شده

از آنجایی که ملاحظات و نقدهایی که درباره دیدگاه‌های مطرح‌شده وجود داشت گاهی عمومی بود یا دو یا چندین دیدگاه را در بر می‌گرفت، به ناچار پس از طرح و بیان همه آنها به بررسی و نقد می‌پردازیم تا تکرار لازم نیاید:

۱. در بسیاری از دیدگاه‌های مطرح‌شده سخن از اجتماع بود. یعنی انسان از آنجایی که اجتماعی است یا تمایل به زندگی اجتماعی دارد یا مضطر به آن است، نیاز به قانون دارد و این قانون را چون خودش نمی‌تواند وضع کند پس وحی و ارسال رسل ضروری می‌شود. اما پرسش این است که اگر کسی نخواهد در اجتماع زندگی کند و زندگی فردی را برگزیند و گوشه‌ عزلت‌گزیند، کما اینکه کسانی در طول تاریخ این‌گونه کرده‌اند، آیا او نیازی به وحی ندارد و می‌تواند زندگی فردی خود را با کمک عقل اداره کند؟ آیا تمام کسانی که از اجتماعی بودن انسان برای اثبات ضرورت نبوت استفاده کرده‌اند، این سخن و این لازمه را می‌پذیرند؟

۲. در برخی از دیدگاه‌ها، مانند سخن فارابی یا یکی از بیان‌های ملاصدرا سخن از این بود که جامعه علاوه بر قانون نیاز به مجری خاصی دارد که قانون را اجرا کند و بنابراین رئیس اول و رئیس دوم و ... را به عنوان پیامبر و امام مطرح می‌کردند. حال سخن این است که اگر بشریت به پیامبر نیاز داشته، در چه میزان از تاریخ بشریت جوامع به وسیله رئیس اول و دوم، یا پیامبر و امام اداره شده است؟ آیا غیر از این است که این میزان چنان اندک است که قابل ذکر نیست؟ آیا غیر از این است که فقط در مقاطعی بسیار کوتاه در گوشه‌ای بسیار کوچک این امر محقق شده است؟ آیا اگر فلسفه بعثت پیامبران این بوده که جامعه به دست چنین افرادی اداره شود آیا خداوند در این هدف شکست نخورده است؟

۳. از ریاست و مجری قانون که بگذریم به خود قانون می‌رسیم. قانونی که از وحی گرفته می‌شود همان شریعت است یا شریعت منشأ و منبع قانون است. پروژه فرستادن پیامبران هر هدف و حکمتی که داشته مطابق دیدگاه اسلامی خاتمه یافته و از این پس پیامبری نخواهد آمد. حال سخن این است که اگر هدف اصلی و حکمت اساسی فرستادن پیامبران این بوده که شریعتی بیاورند که به وسیله آن جامعه اداره شود، این هدف و حکمت محقق نشده است. در طول تاریخ بشریت فقط در گوشه‌هایی آن هم برای مقاطع کوتاهی جوامعی به وسیله شریعت اداره شده‌اند. این میزان در مقایسه با کل تاریخ و همه جوامع چنان اندک و کوچک است که اساساً قابل ذکر نیست. پس باز باید بگوییم که اگر هدف اصلی فرستادن پیامبران این بوده که شریعتی بیاورند که جوامع به وسیله آنها اداره شوند، این هدف در واقع محقق نشده و این طرح شکست خورده است.

۴. تاریخ نشان می‌دهد که حضرت عیسی (ع)، که مطابق سنت اسلامی پیامبری اولوالعزم و صاحب شریعت بوده، در امپراتوری روم به پیامبری مبعوث شده است. اما آن حضرت در زمان حیات زمینی‌اش حداکثر چند هزار پیرو پیدا کرده که در میان یهودیان، که خود اقلیتی ناچیز در امپراتوری روم بوده‌اند، بسیار در اقلیت بوده‌اند. پس شریعت عیسی (ع) در زمان حیات زمینی خود او به هیچ وجه در اجتماع، حتی در نقطه‌ای کوچک برای مدتی اندک، اجرا نشده است. اما مهم‌تر اینکه حدود ده سال پس از حیات زمینی عیسی (ع) شریعت او در قرائتی از مسیحیت که پولس ارائه کرد منسوخ و باطل شد و هنوز قرن اول میلادی به پایان نرسیده بود که طرفداران نظام پولسی اکثریت را در میان مسیحیان به دست آوردند. بنابراین، شریعت عیسی (ع) چه در زمان آن حضرت و چه پس از او و در هیچ زمانی در هیچ نقطه‌ای در هیچ

فلسفه پشت‌انیا؛ کاستی‌بایرداری عقل؟

جامعه‌ای اجرا نشده است. اگر هدف اصلی از بعثت انبیا آوردن شریعت و قانون برای جامعه باشد، هدف خداوند در فرستادن حضرت عیسی (ع) محقق نشده و در واقع خداوند در برنامه‌ریزی خود خطا کرده است!!

۵. مهم‌ترین ایرادی که به قانون‌گذاری بشری گرفته شد این بود که در آن خطا و اشتباه راه دارد و تغییر قوانین بشری شاهد آن است. اما باید بگوییم که پیامبران در همه جا و همه وقت حضور ندارند و قوانینی که آنان آورده‌اند قوانینی کلی است که در متون دین آمده‌اند و قطعاً کارشناسان و متخصصانی باید حکم و قانون را از این متون برداشت کنند. امور بسیار متعددی باعث می‌شود که برداشت‌های این کارشناسان متفاوت باشد و آنها با هم اختلاف داشته باشند. متون یکنواخت نیستند و برخی قطعی و برخی ظنی‌اند. همچنین ممکن است در آنها جعل و تحریف صورت گرفته باشد و سخنانی در آنها وارد شده باشد. ممکن است حکمی مخصوص زمان خاصی باشد و متخصص از آن عمومیت زمانی برداشت کند یا برعکس و ... به هر حال اموری مانند اینها و امور دیگر باعث شده است که برای مثال فقیهان فتاوی متفاوتی داشته باشند، یا فتوای یک فقیه تغییر کند. سخن این است که اگر قوانین بشری در معرض خطا و اشتباه و تغییر است، قوانین الهی در غیر از زمان بنیان‌گذار دین و در منطقه‌ای که او حضور دارد، یعنی در بیشتر زمان‌ها و از جمله زمان ما، در معرض خطا و اشتباه است؛ یعنی این احتمال وجود دارد که آنچه مردم از کارشناس برای اجرا و عمل می‌گیرند در واقع حکم خدا نباشد. بنابراین اشکالی که به قوانین بشری شد به صورتی دیگر به قوانین دینی نیز می‌تواند وارد شود.

۶. گفته شد که قانون‌گذار نباید در قانون خود ذی‌نفع باشد و فقط خدا این‌گونه است. اما قانون خدا، همان‌طور که در بند قبلی بیان شده، مستقیماً به دست مردم نمی‌رسد و این کارشناسان و فقیهان هستند که حکم و قانون خدا را استنباط می‌کنند و اینان می‌توانند در استنباط خود ذی‌نفع باشند.

۷. طباطبایی پس از اینکه مانند فلاسفه پیشین بحث ضرورت بعثت انبیا را بر نیاز جامعه به قانون مبتنی کرد، اشاره به جوامعی مانند سوئیس داشت که در آنها جامعه به خوبی با قوانین بشری اداره می‌شود. وی برای پاسخ به این پرسش که اگر عقل انسان برای قانون‌گذاری و اداره جامعه کفایت نمی‌کند پس چرا در برخی از جوامع این امر محقق شده، دو نکته را بیان کرد؛ یکی اینکه انسان نیاز به کمال و سعادت در همه ابعاد دارد و در این جوامع به کمال و سعادت

روحي و اخروي انسان توجه نمي‌شود؛ و ديگر اينکه اين کشورها و مناطق استثنا هستند و در همه جا چنين چيزي ممکن نيست. اما اولاً فلاسفه بيان کرده‌اند که انسان، حتی اگر هرگز دعوت انبيا را نشنیده باشد، مي‌تواند با تکیه بر عقل و خرد خود راه سعادت و کمال را پيدا کند. آنها برای بيان اين امر داستان‌هايی دارند که معروف است؛ و ثانياً اگر عقل و خرد آدمی در یک منطقه توانست کاری را به خوبی انجام دهد پس نمی‌توان گفت عقل ضعیفی از اين جهت دارد. به هر حال امروزه، حداقل در حد اداره درست و عادلانه جامعه، خرد جمعی در بسياری از نقاط دنيا اين مشکل را حل کرده است.

۸. برای نمونه‌ای از ضعف قانون‌گذاري بشري به وضعیت گاوهای مقدس هند و اینکه آنها مزارع را از بين می‌برند و مردم گرسنه‌اند و نمی‌توانند از گوشت آنها استفاده کنند و ... اشاره شد. جا دارد در اینجا به دو نکته اشاره کنیم. اولاً وضعیت گاوهای مقدس هند و بسياری از امور مشابه آن محصول عقول بشري نيستند، بلکه برخاسته از دين‌اند؛ و ثانياً ممکن است کسی به مشابه آن در اسلام اشاره کند. تا چند سال پيش در یک روز در ایام حج ميليون‌ها گاو و گوسفند و شتر ذبح و سوزانده می‌شدند، در حالی که ميليون‌ها انسان و ميليون‌ها مسلمان در سراسر جهان با گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کردند.

۹. جوادی آملی در استدلالی که از لاهیجی نقل کرد بر تحصيل ملکه عدالت، که اعتدال در افعال است، به عنوان کمال آدمی تأکید کرد و چون تحصيل اين ملکه متوقف بر شناخت میزان اثر هر فعل بر نفس است و انسان نمی‌تواند چنين شناختی پيدا کند، پس فقط از طريق وحی می‌تواند اين شناخت را پيدا کند. اما باید گفت که اولاً شناخت دقيق میزان تأثیر هر فعل بر نفس لازم نيست و فقط شناخت حسن و قبح افعال لازم است و عقل به اين میزان شناخت دست می‌یابد؛ و ثانياً ادله نقلی نیز تفصيل میزان تأثیر فعل بر نفس را بيان نمی‌کند، بلکه صرفاً به حسن و قبح فعل اشاره می‌کنند که البته آن هم ارشاد به حکم عقل است.

د. نظری به برخی از ادله نقلی

در تمام دیدگاه‌هایی که درباره فلسفه بعثت نقل شد یک نکته محل توجه و تأکید بود و آن اینکه وحی از اين جهت ضروری و لازم است که عقل نارسایی و کمبود دارد. انسان با کمک عقل و خرد خود نه می‌تواند جامعه خود را به صورتی پسندیده و شایسته اداره کند و نه می‌تواند به وسيله آن راه نجات و رستگاری را بیابد و ببیند. پس در همه اين دیدگاه‌ها انسان و قوای او کوچک و

فلسفه‌بشت انبیا؛ کاستی یا بیداری عقل؟

ضعیف و ناتوان فرض شده تا جایی برای وحی باز شود؛ گویا بشر در صورتی که عقل و خردش توانمند و قوی باشد جایی برای وحی باقی نمی‌گذارد. در این زمینه گاهی چنان افراط می‌شود که هیچ جایی برای عقل و فطرت بشر باقی نمی‌ماند، به گونه‌ای که اگر وحی نباشد هیچ اثری از خداشناسی و توحید و دینداری دیده نمی‌شود. یکی از نویسندگانی که پیش‌تر دیدگاهش نقل شد می‌نویسد:

جای گفت‌وگو نیست که اگر مجاهدات سربازان مکتب توحید و آموزگاران آسمانی در سوق دادن مردم به معارف الهی نبود، مشعل توحید در هیچ نقطه‌ای از نقاط جهان روشن نمی‌گشت. هر گاه برخی از نوابغ جهان مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و ... از طریق فکر و نظر، راهی به خدا پیدا کرده و بدون الهام از مکتب پیامبران به شاهراه توحید رسیده‌اند نمی‌تواند مقیاس قضاوت و داوری در مسئله لزوم بعثت باشد. زیرا ملاک در این مسئله نوع مردم هستند نه افراد استثنایی. گذشته از این، خرد نوابغ به اصل وجود خدا پی می‌برد. و اما در مورد صفات خدا و آنچه که شایسته ذات اوست و آنچه که باید از آن پیراسته گردد، نمی‌توانند به صورت کامل به آن دست یابند و ... هیچ بعید نیست که حتی ایمان و خداشناسی این گروه از نوابغ در پرتو تعالیم پیامبران پیشین بوده است که شعاع آن تا سرزمین یونان گسترش پیدا کرده و فروغش پرتوافکن بوده است (سبحانی، ۱۳۸۴، درس چهل و سوم).

از این سخنان برمی‌آید که در واقع عقل آدمی را به شناخت خداوند راهی نیست و خداشناسی و شناخت معارف دینی فقط از طریق وحی ممکن است. لازمه این سخن این است که کسی که صدای وحی را نشنیده است به لحاظ دینی تکلیفی ندارد. مطابق این سخن چون عقل کاملاً نارساست وحی و نبوت ضروری شده است.

اما به نظر می‌رسد مطابق آیات قرآنی می‌توان نگاه دیگری به مسئله وحی و بعثت انبیا داشت به گونه‌ای که وحی در عین سلامت و کارایی عقل و قوت و قدرت آن باز هم کارایی داشته باشد. در قرآن مجید درباره رسالت پیامبر و نیز کار اصلی قرآن مجید سخن از یادآوری است. خداوند به پیامبر می‌فرماید: «فذكر انما انت مذكر؛ پس یادآوری کن که همانا تو یادآوری‌کننده هستی» (غاشیه: ۲۱). در واقع یکی از نام‌های قرآن «ذکر» است: «انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون؛ ما «یادآوری» را فرستادیم و ما خود حافظ و نگه‌دارنده آن هستیم» (حجر: ۱۰). «و

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۱ (پاییز ۱۳۹۳)

انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما انزل اليهم و لعلهم يتفكرون؛ ما «یادآوری» را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سوی آنان فرو فرستاده شده توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند» (نحل: ۴۴). «و هذا ذکر مبارك انزلناه؛ و این یادآوری مبارکی است که آن را فرو فرستادیم» (انبیاء: ۵۰).

در آیات متعددی چنین آمده است که قرآن مجید فقط و فقط ذکر و یادآوری است: «ان هو الا ذکر و قرآن مبین؛ این سخن جز یادآوری و قرآنی آشکار نیست» (یس: ۶۹). «ان هو الا ذکر للعالمین؛ این قرآن جز یادآوری برای جهانیان نیست» (ص: ۸۷؛ تکویر: ۲۷). «و ما هو الا ذکر للعالمین؛ و نیست این قرآن جز یادآوری برای جهانیان» (قلم: ۵۲).

از آیات متعددی از قرآن مجید برمی آید که انسان با عقل و فطرت خود می تواند شناخت مناسبی از هستی و نیز اعمالی که باید انجام دهد یا ترك کند پیدا کند. در آیه ای از قرآن مجید آمده است که: «أفی الله شك فاطر السموات و الارض؛ آیا در خدایی که پدیدآورنده آسمانها و زمین است تردید است» (ابراهیم: ۱۰). به هر حال، چه این آیه درباره وحدانیت خدا باشد و چه اصل وجود او، چنان که بین مفسران اختلاف شده است، از این آیه می توان استفاده کرد که انسان با نگاه به خلقت دید روشنی در خصوص خدا پیدا می کند. از آیات ۹۵ تا ۹۹ سوره انعام برخی از مفسران برهان عقلی بر وجود خدا را استنباط کرده اند (فخر رازی، ۱۴۰۵، تفسیر آیات فوق؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۵: ۲۸). و برخی این آیات را نشان دهنده بدیهی بودن وجود خدا دانسته اند (فیض کاشانی، ۱۳۷۷: ۲۶/۱). همچنین از آیاتی از قرآن مجید مانند آیه ۳۰ از سوره روم و آیه ۱۷۲ از سوره اعراف فطری بودن شناخت خدا برداشت شده است. از آیات متعدد دیگری از قرآن نوعی خاص از استدلال عقلی برداشت شده است. برای مثال، از آیات ۳۵ و ۳۶ سوره طور برهان علیت (مصباح یزدی، ۱۳۶۵: ۲۹-۳۱؛ بهشتی حسینی، ۱۳۵۲: ۳۷-۴۰) و از آیات ۱۷-۱۸؛ همو، ۱۹۸۱: ۴۲/۶-۴۳). ابن سینا و ملاصدرا آیه ۵۳ از سوره فصلت را همان برهان صدیقین به روایت خودشان دانسته اند (ابن سینا، ۱۳۷۷، نمط چهارم؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۴/۶).

به هر حال، آیات فوق، که امثال آنها در قرآن مجید کم نیست، حکایت از این دارد که انسان با عقل و فطرت خود می تواند خدا را بشناسد. همچنین از آیاتی از قرآن مجید برمی آید که انسان با عقل و فطرت خود، خوب و بد اعمال را می شناسد. در یک جا آمده است: «و نفس و ما سواها

فَضْلُ بَشَرٍ إِنَّمَا؛ كَمَا تَبَيَّرَ عَقْلُ؟

فَالهِمَّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوِيهَا؛ سَوَّغَتْ بِهِنَّ نَفْسَ وَ أَنْ كَسَّ أَنْ رَا دَرَسَتْ كَرْدَ، سَبَسَ پَلِيدِ كَارِي وَ پَرهیزگاری اش را به آن الهام کرد» (شمس: ۷-۸). مطابق این دو آیه انسان‌ها اعمال صالح و شایسته را از اعمال پلید و ناشایست باز می‌شناسند و در واقع شناخت آنها را خداوند در نهاد آنها قرار داده است. در آیه‌ای دیگر سخن از این رفته است که همه انسان‌ها به راه درست و صحیح هدایت شده‌اند و اختیار با آنان است که چه راهی را برگزینند: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَطْفَةٍ إِمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا؛ مَا إِنْسَانٌ رَا مِنْ نَطْفَةٍ إِمْشَاجٍ أَمْيَخْتَهَ أَفْرِيدِيمَ تَا وَ رَا بِيَازْمَايِيمَ وَ وَی رَا شَنُوَا وَ بِيِنَا كَرْدَانِيدِيمَ. مَا رَاهُ بَهْ وَ نَمُودِيمَ؛ يَا سَبَاسْ كَزَارْ خَوَاهِدْ بُوَدْ يَا نَاسَبَاسْ كَزَارْ» (انسان: ۲ و ۳). سخن از انسان با «الف و لام» جنس است که شامل همه انسان‌ها می‌شود. پس همه انسان‌ها هدایت شده، و در نتیجه مکلف هستند، چه آنان که ندای پیامبران را بشنوند و چه آنان که نشنوند.

پس مطابق این آیات، عقل و فطرت انسان به خوبی قادر است راه درست و صحیح را باز شناسد و چه در زمینه «هست و است و نیست‌ها» و چه در زمینه «بایدها و نبایدها» شناخت‌های لازم را به دست آورد. اما سخن این است که نقش انبیا در این میان چیست؟ پاسخ از آیاتی که گذشت روشن است. کار اصلی پیامبران تذکر و یادآوری است. پیامبران آمده‌اند تا به عقل و فطرت بشر تلنگری بزنند تا بیدار شود. این نکته را امام علی (ع) این‌گونه بیان می‌کند:

فَبِعَثِّ فِیْهِمْ رَسَلَهُ، وَ وَاتَرَ الْهِیْمَ أَنْبِیَاوَهُ، لَیْسَتْ أَذْوَهِمَ مِیْشَاقِ فَطْرَتِهِ، وَ یَذْکُرُوهِمَ مَنْسَى نَعْمَتِهِ، وَ یَحْتَجُّوَا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ، وَ یُثِیْرُوَا لَهُمَ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ خَدَاوَنْدِ پِیَاْمَبْرَانِ خُودِ رَا مَبْعُوثِ فَرْمُودِ، وَ رَسُولَانِ خُودِ رَا پِیْ دَرِ پِیْ اِعْزَامِ كَرْدِ تَا وَفَادَارِیْ بَهْ پِیْمَانِ فَطْرَتِ رَا اَزْ أَنْآنِ بَا زُجُویَنْدِ وَ نَعْمَتِ هَا یِ فَرَا مُوشِ شُدِهْ رَا بَهْ یَا دْ آوَرَنْدِ وَ بَا اِبْلَاغِ اَحْكَامِ الْاِلهِی، حُجَّتِ رَا بَرِ أَنْآنِ تَمَامِ نَمَا یَنْدِ وَ بَرَا یِ أَنْآنِ كُنْجِیْنِهْ هَا یِ پَنْهَانِ عَقْلِ هَا رَا أَشْكَارِ سَا زَنْدِ (نَهجُ الْبِلَاغَهْ، خَطْبَه ۱).

در واقع پیامبران الهی متناسب با اوضاع و احوالی که در آن می‌زیسته‌اند مأموریت‌هایی داشته‌اند. آنها اگر می‌توانسته‌اند حکومت تشکیل می‌داده‌اند و به اصلاح اجتماع می‌پرداخته‌اند، اما حکومت ذاتی رسالت آنها نبوده و برخی از پیامبران بزرگ الهی مانند حضرت عیسی (ع) حکومت تشکیل نداده‌اند. برخی از انبیا مأموریت خاصی در کنار رسالت داشته‌اند که هرگز ذاتی رسالت آنها نبوده است؛ مانند حضرت موسی (ع) که مأموریت داشت قوم اسرائیل را به سرزمین موعود ببرد. اما آنچه ذاتی رسالت انبیا بوده بیدار کردن عقل و فطرت بشریت بوده است. پیامبران یا شریعت

داشته‌اند یا مبلغ شریعت پیامبر دیگری بوده‌اند. اما شریعت ابزاری برای بیدار کردن عقل و فطرت بوده است.

این درست است که پیامبران به انسان‌ها اموری را تعلیم داده‌اند که خود راهی به شناخت آن نداشته‌اند، اما این امور در واقع در حیطه امور خردگریز بوده است و اموری مثل عدالت اجتماعی و اخلاق در تیررس عقل بشری قرار دارد و اگر پیامبران سخنی در این باره گفته‌اند در واقع ارشاد به حکم عقل است. حتی در زمینه عبادیات که عقل را به کیفیت عبادت راهی نیست، عقل چه بسا به ارزش و اهمیت اصل یاد خدا، که روح عبادت است، پی می‌برد. برای مثال، عقل، اصل نماز را، که یاد خداست، تأیید می‌کند و نقل و وحی کیفیت آن را مشخص می‌کند.

و این کار اصلی پیامبران است که هیچ‌گاه شکست نخورده است. حتی پیامبری که شریعت او در جامعه پیاده نشده و اصل آن کنار نهاده شده است در این جهت موفق بوده است که عقل و فطرت انسان‌ها را بیدار کرده است. خداوند تعالی در آیه‌ای از قرآن مجید می‌فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط؛ هر آینه پیامبران خود را فرستادیم و با آنان کتاب و میزان [وسیله سنجش=عقل] را فرود آوردیم تا مردم قسط و عدل را به پا دارند» (حدید: ۲۵). حسن عدل و قبح ظلم را عقل آدمی درک می‌کند. همین‌طور مصادیق عدل و ظلم را عقل و خرد انسان باز می‌شناسد. پیامبران آمده‌اند و با آمدنشان وحی و عقل دست به دست هم داده‌اند تا عدالت در جامعه پیاده شود. پس وحی آمده است تا مردم را به انجام همان عملی تشویق و تحریک کند که با عقل خود نیکویی و حسن آن را تمیز می‌دادند و آنها را از همان عملی باز دارد که قبح و زشتی آن را تشخیص می‌دادند.

البته باید توجه داشت که در آیاتی از قرآن مجید سخن از این است که این کتاب بیان‌کننده است و اموری را به انسان‌ها تعلیم داده است که در غیر این صورت راهی به شناخت آنها نداشته‌اند. روشن است که در جاهایی عقل و خرد آدمی حکمی و سخنی ندارد و در واقع اموری وجود دارد که خردگریز هستند. برای مثال، عقل انسان درباره مسائلی که به رابطه انسان با خدا مربوط است، مثل عبادیات یا برخی از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، سخنی ندارد. علت این امر این است که زیان و ضرر یا سود و نفع برخی از چیزها را نمی‌داند. عقل انسان می‌تواند به اهمیت و ضرورت و آثار یاد خدا دست یابد، اما اینکه چگونه به یاد خدا باشیم و بهترین صورت یاد خدا کدام است، از امور خردگریز است. حتی در جاهایی که عقل آدمی می‌تواند نظر دهد، مانند

فصل هشت‌م: انبیا؛ کاستی یا بیداری عقل؟

اخلاقیات یا احکام اجتماعی، که مبتنی بر عدالت است، باز ممکن است اگر متن مقدس توجه ندهد عقل به آن توجه نکند و در واقع علم به آن از کنه گنجینه عقل بیرون نیاید. پس سخن این است که با اینکه متن مقدس امور فراوانی را به انسان تعلیم می‌دهد، اما باز کار اصلی آن بیدار کردن عقل و خرد است. درست است که عقل انسان به کیفیت عبادت، برای مثال، دست نمی‌یابد، اما مهم این است که این عقل بیدار شود و به اصل یاد خدا توجه کند و این کار اصلی پیامبران است.

حاصل سخن

پرسش این بود که چه ضرورتی برای فرستادن پیامبران وجود داشته است و به تعبیر دیگر، اگر بخواهیم از زاویه انسان و نیازهای او به مسئله بعثت انبیا نگاه کنیم، چه کمبودی در انسان وجود داشته است که پیامبران آن را جبران می‌کرده‌اند؟ کسانی که از این منظر به این مسئله نگاه کرده‌اند، دو راه را پیموده‌اند. فلاسفه بزرگ مانند فارابی، ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا ضعف و نیاز انسان را در قانون‌گذاری برای جامعه و اداره آن دیده‌اند و عالمان معاصر این استدلال را کافی ندانسته‌اند و نیاز و ضعف انسان را در قانون‌گذاری، چه برای اجتماع و چه زندگی فردی، دیده‌اند. وجه اشتراک هر دو سخن این بود که عقل و خرد انسان را ضعیف و ناتوان می‌دید و سخن آنها این بود که پیامبران با آوردن شریعت این ضعف و کاستی را جبران کرده‌اند. سخن ما این بود که اولاً اگر پیامبران صرفاً برای آوردن قانون و شریعت آمده‌اند، خداوند در این عمل موفق نبوده، چراکه این شریعت در طول تاریخ و در بیشتر زمان‌ها و مکان‌ها اجرا نشده است؛ و ثانیاً از متون دینی برمی‌آید که کار اصلی پیامبران بیدار کردن عقل و فطرت انسان‌ها بوده است و بنابراین، نیازی نیست که انسان و عقل او را از قله رفیع خود پایین بکشیم تا جا برای نبوت و وحی باز شود. می‌توان عقل انسان را سالم و چالاک دانست و در عین حال این عقل چالاک را نیازمند به پیامبر و وحی به حساب آورد.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. نهج‌البلاغه، فیض الاسلام.
۳. ابن‌سینا (۱۳۷۷). الاشارات و التنبیها، قم: نشر کتاب.

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۱ (پاییز ۱۳۹۳)

۴. ابن سینا (۱۴۰۴). *شفاء الیهیات*، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
۵. بهشتی حسینی، محمد (۱۳۵۲). *خدا از دیدگاه قرآن*، تهران: انتشارات بعثت.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). *دین‌شناسی*، قم: اسراء.
۷. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۲). *انتظارات بشر از دین*، قم: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۸. داوری، رضا (۱۳۷۴). *فارابی*، تهران: طرح نو.
۹. سبحانی، جعفر (۱۳۸۴). *الاهیات و معارف اسلامی*، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
۱۰. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۲). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح: هنری کرین، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۳ و ۴.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱). *الحکمة المتعالیه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۶.
۱۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۶). *الشواهد الربوبیه*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد: دانشگاه مشهد.
۱۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۲). *مبدأ و معاد*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸). *متشابهات القرآن*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین (بی تا). *وحی یا شعور مرموز*، قم: دارالفکر.
۱۷. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۰۵). *التفسیر الکبیر*، بیروت: دارالفکر.
۱۹. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۷۷). *علم الیقین فی اصول الدین*، قم: انتشارات بیدار، ج ۱.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲). *آموزش عقاید*، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۵). *مجموعه معارف قرآن، خداشناسی*، قم: انتشارات در راه حق.